

شکفتن فارسی در هوای ترجمه نگاهی به سبک ترجمه عبدالله توکل

علی خزاعی‌فر

در این مقاله به بررسی شیوه ترجمه مترجم ادبی عبدالله توکل (۱۳۰۳-۱۳۷۸) می‌پردازیم ولی مقاله هدف کلی‌تری را دنبال می‌کند. هدف این است که پس از بررسی شیوه کار مترجمان مختلف که در دوره خاصی ترجمه می‌کرده‌اند (دهه بیست تا دهه پنجاه)، در نهایت به تصویری روشن از عادتواره حرفه‌ای مترجمان دست یابیم. بدون اطلاعات دقیق به دست آمده از تحلیل ترجمه مترجمان سرشناس این دوره نمی‌توان به شیوه هنجار در ترجمه دست یافت. فقط با داشتن این اطلاعات است که می‌توان گفت که اصلاً شیوه هنجاری در ترجمه وجود داشته یا فردیت مترجمان شیوه کار آنان را تعیین می‌کرده است. بدین ترتیب تحقیق حاضر جزیی از مجموعه‌ای تحقیقات تاریخی ترجمه است که ترجمه را در بافت، تاریخ و سنت آن بررسی می‌کند. در این تحقیق با ذکر نمونه‌هایی از یکی از ترجمه‌های عبدالله توکل، *اوژنی گرانده*، ویژگی‌های عمده سبک ترجمه‌اش را نشان می‌دهیم و از خلال این ویژگی‌ها تلاش می‌کنیم به درک او از مفهوم ترجمه برسیم.

مترجمان، خواسته یا ناخواسته، همزمان دو نقش فرهنگی و زبانی ایفا می‌کنند. اهمیت این دو نقش در ادوار مختلف تاریخی و در فرهنگ‌های مختلف یکسان نیست. در تاریخ معاصر ایران، هرچه به عصر مشروطه یعنی سرآغاز مواجهه ایران با غرب و رویارویی فارسی با زبانهای خارجی، نزدیکتر بوده‌ایم، این دو نقش اهمیت بیشتری داشته است، هرچند که همه مترجمان ممکن است به یک اندازه از اهمیت نقش فرهنگی و زبانی خود آگاه نبوده باشند.

عزت‌الله فولادوند در مقاله‌ای با عنوان «به یاد دوست» ضمن تشریح زمانه عبدالله توکل به خدمات فرهنگی او به نسل آن زمان اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که مترجم

چگونه می‌تواند فرهنگ ساز باشد. به گفته فولادوند، نسلی که پس از شهریور ۱۳۲۰ به نوجوانی و جوانی رسیده بود، پیروزی آلمانی‌ها، شکست آلمانی‌ها، هجوم روس‌ها و انگلیسی‌ها به ایران، تبعید رضاشاه، برسر کار آمدن شاهی جوان و بی‌تجربه، غارت گندم کشور به دست نیروهای متفقین، گرسنگی و قحطی و فقر و آزادی موقتی پس از بیست سال دیکتاتوری رضاشاه و آشفته بازار احزاب و روزنامه‌ها را تجربه کرده بود. در این میان افرادی بودند که

«...غرض سیاسی خاصی نداشتند، نه طرفدار شوروی بودند، نه مخلص سرمایه‌داری، نه در روزنامه مردم مقاله می‌نوشتند، نه در مطبوعات وابسته به دربار. فقط ناراحت و ناراضی بودند. هشتاد درصد هم میهنان‌شان را می‌دیدند که هنوز سواد ندارند و بقیه را که هنوز از هنر حقیقی و ژرفکاو‌های هنرمندان بزرگ بی‌خبرند، و هنوز قصه‌های حسینقلی مستعان و حمزه سردادور و جواد فاضل را می‌خوانند و از تصنیف‌های بازاری لذت می‌برند. نه می‌دانند رمان چیست و نه بویی از علل طوفان‌های روحی و آشوب‌های فکری انسان‌ها برده‌اند... در چنین روزگاری آن عده اندک که دلشان به حال ملت می‌سوخت، بر آن شدند که فکری بکنند و ادبیات و اندیشه غرب را بیش از پیش به هموطنان‌شان بشناسند زیرا راهی غیر از این به جلو نمی‌دیدند. یکی از این عده در آن اوضاع و احوال عبدالله توکل بود.»

فولادوند در این مقاله کوتاه بر نقش فرهنگی عبدالله توکل و مترجمانی چون او تأکید می‌کند، اما، چنان که گفته شد، ایفای این نقش فرهنگی بدون ایفای نقش زبانی ممکن نبوده است چون، اگرچه زبان و ادبیات فارسی از قدمت زیادی برخوردار است اما زبان ادبی ما بیشتر زبان شعر بوده تا زبان نثر، ضمن این که اساساً بیان تجربیات فرهنگی ملل دیگر در قالب زبان، مخصوصاً ملت‌هایی که فرهنگی کاملاً متفاوت با ما دارند، هیچگاه آسان نبوده است. بنابراین نسلی از مترجمان پیشگام لازم بود تا زبان فارسی را برای ترجمه و نوشتن رمان آماده کنند. بنابراین، در دوره معاصر که نهضت ترجمه به تدریج پا گرفت و شتاب یافت، نقش زبانی که مترجمان ایفا کردند کم‌اهمیت‌تر از نقش فرهنگی آنان نبوده است. آنان برای آماده ساختن زبان فارسی، از همه قابلیت‌های بالقوه و بالفعل زبان فارسی استفاده کردند. بسط زبان فارسی در خلال ترجمه با عاریه گرفتن از زبان‌های بیگانه و از آن مهم‌تر به فعلیت رساندن قابلیت‌های بالقوه زبان و نیز استفاده از قابلیت‌های زبان محاوره همه باعث شد که زبان فارسی در



هوای ترجمه بشکفتد. و این کار جز به دست مترجمان فارسی دان تحقق پیدا نمی کرد. وقتی ترجمه‌های این مترجمان را می‌خوانیم حس می‌کنیم که فارسی چگونه در این ترجمه‌ها می‌شکفتد و این شکوفه‌ها چگونه بعدها به میوه تبدیل می‌شود. این میوه‌ها چیزی نیست جز آنچه که مترجمان نسل‌های بعد آنها را «هنجار» نامیده‌اند و همچون راه‌حل‌های از پیش آماده شده برای حل مشکلات خود در ترجمه استفاده کرده‌اند. با اینحال، اگرچه پیشرفت زبان فارسی مرهون تلاش همه مترجمان است،

همه مترجمان به یک اندازه سهمی در این پیشرفت نداشته‌اند. آنچه در این مرحله به آن نیاز داریم این است که سبک تک‌تک مترجمان را دقیقاً تحلیل کنیم تا ببینیم هر مترجم چه توشه‌ای از زبان فارسی داشته، آیا از هنجاری غالب تبعیت می‌کرده، یا به سبکی خاص خود ترجمه می‌کرده و در هر حال چه تصویری از ترجمه و مخاطب ترجمه داشته است.

برای بررسی سبک ترجمه عبدالله توکل، این پژوهش را به یکی از ترجمه‌های ایشان یعنی *اوژنی گرانده* محدود کردم. این کتاب که در سال ۱۳۲۸ ترجمه شده هشتمین ترجمه و شاید معروف‌ترین ترجمه توکل باشد و خود توکل هم در گفت‌وگو با مهدی افشار (مجله کلمه، خرداد و تیر ۱۳۷۲، شماره ۵)، از *اوژنی گرانده* به عنوان یکی از پنج ترجمه محبوب خود یاد می‌کند، هرچند که این ترجمه را در هر حال باید جزو آثار دوران جوانی او به حساب آورد؛ ترجمه‌های دوران پختگی او طبعاً زبان پخته‌تری دارد، کم‌این که خود ایشان در همان گفت‌وگو چنین اعتراف می‌کند: «من از همان آغاز کار کوشش داشتم تا برای خودم سبکی داشته باشم، اما این مسئله اشکال‌هایی هم داشت. بی‌سواد بودن باعث استعمال کلمه‌هایی شد که می‌توانم بگویم دیوانه‌وار بود.»

برای انتخاب این ترجمه یک دلیل شخصی هم داشتم و آن این بود که این ترجمه را در سال ۱۳۴۸ یعنی در دوازده سالگی خوانده بودم. یادم هست که مدت‌ها تصویر زیبایی را که روی جلد کتاب بود هر روز پشت قفسه کتابفروشی می‌دیدم تا این که

یک روز بالاخره کتاب را خریدم و خواندم. آن موقع عکس روی جلد، اسامی خارجی قهرمان‌های کتاب و بخصوص توصیفات و گفت‌وگوهای کتاب برایم غرابت شیرینی داشت. هر کلمه و هر توصیف غریب ممکن بود مرا به دنیایی جادویی ببرد. امروزه هم جهان فرق کرده، هم رابطه ما با جهان و هم ما دیگر آدم‌های پنجاه سال پیش نیستیم. معیارهای ما برای قضاوت درباره ترجمه هم فرق کرده. زبان فارسی توانا تر شده، توجه به فارسی گفتاری بیشتر شده و فارسی نوشتاری هم از فارسی گفتاری تاثیر بسیار گرفته و خواننده هم حق بیشتری برای خود مطالبه می‌کند.

در دورانی که رمان در ایران ژانری جدید به حساب می‌آمد؛ در دورانی که فاصله فرهنگی میان ایران و غرب در بالاترین حد ممکن بود، دو راه برای ترجمه رمان متصور بود. بومی‌سازی زبان ترجمه و دقیق ترجمه کردن متن اصلی. در ایران اگرچه ما یک تجربه در بومی‌سازی داشتیم، یعنی ترجمه کتاب حاجی بابای اصفهانی، ولی این ترجمه استثنا بود و به قاعده تبدیل نشد. مترجمان به ناچار راه دوم را انتخاب کردند، هم به دلیل زبانی و هم به دلیل فرهنگی. دلیل زبانی این بود که ما الگوی زبانی از پیش آماده‌ای برای رمان نداشتیم. پس به ناچار با دقیق ترجمه کردن و الگو برداشتن از متن اصلی، به تدریج زبانی ساختیم برای ترجمه با هنجارها و قراردادهای خاص خود. دلیل فرهنگی آن بود که مترجمان نوعی شیفتگی نسبت به فرهنگ غرب داشتند و لذا برای متن اصلی حرمت قائل بودند و حاضر بودند ولو به قیمت آزار خواننده و جفا به زبان فارسی هم که شده حرمت نویسنده یعنی عین کلام و ساختار او را حفظ کنند. به نظرم جایگاهی که ادبیات فرانسه به طور خاص و ادبیات غرب به طور عام در ذهن مترجمان آن دوران داشته به آنها آزادی چندانی نمی‌داده است. مترجمان نوعاً فکر می‌کردند که نباید در هر حال جانب نویسنده را رها کنند، بلکه خواننده باید همراهی کند، به زحمت بیفتد و خود را برای خواندن متنی متفاوت از جهانی متفاوت آماده کند و تلاش کند بفهمد اهالی فرهنگی دیگر چگونه سخن می‌گویند و انتظار کلامی بومی یا بیان نویسنده به تعبیر دیگر نداشته باشد. با این تصور، مترجم چاره‌ای جز تن دادن به غرابت زبانی ندارد مگر این که بخواهد در متن دست ببرد که گناهی نابخشودنی است.

دقیق ترجمه کردن البته مزایایی دارد. مهم‌ترین مزیت آن بسط زبان از طریق به عاریت گرفتن اقلام زبانی است. ولی افراط در دقت ممکن است به خواننده و زبان فارسی جفا کند. جفایی که به زبان فارسی می‌شود این است که اقلامی را باید در خود

بپذیرد که کشش پذیرش آنها را ندارد. جفایی که به خواننده می‌شود این است که لذت ناشی از خواندن متنی روان و زیبا را درک نمی‌کند و ناچار است بیشتر به درک محتوی و اطلاعات متن بسنده کند.

امروز که به ترجمهٔ اوژنی گرانده نگاه می‌کنم، بیش از هر چیز دقت مترجم توجهم را به خود جلب می‌کند. به نظرم می‌رسد که وسواس توکل برای انتقال همهٔ وجوه معنایی و زبانی متن اصلی به ترجمه آنقدر آشکار است که بر انشای او تأثیر گذاشته است و او را به انتخاب‌هایی مجبور کرده که انتخاب نویسنده است و اگر او در مقام نویسنده بود شاید چنین انتخاب‌هایی نمی‌کرد. برای این که مطمئن بشوم که نظرم دربارهٔ میزان دقت توکل در ترجمه درست بوده بخش‌هایی از متن اصلی را انتخاب کردم و چون فرانسه نمی‌دانم آنها را از طریق گوگل ترنسلیت به انگلیسی ترجمه کردم و ترجمه (نسبتاً تحت‌اللفظی ماشین ترجمه را) را با ترجمهٔ توکل مقایسه کردم. حدسم درست بود. ترجمهٔ توکل بسیار دقیق صورت گرفته بود و کمتر کلمه‌ای از متن اصلی جا افتاده بود و تغییراتی که توکل داده بود کمتر تغییرات اختیاری بود و بیشتر تغییرات اجباری بود که دستور زبان اقتضا می‌کند. فقط در مواردی توکل به جای یک کلمه، دو کلمه مترادف آورده بود، مثل «قوی و محکم».

در آغاز مقاله از نقش دوگانهٔ فرهنگی و زبانی مترجمان صحبت کردم. بدیهی است این دو نقش با هم مرتبطند، یعنی مترجمان بی‌دلیل روش خاصی برای ترجمه انتخاب نمی‌کنند بلکه انتخاب روش به عوامل متعدد از جمله تلقی آنها از متن اصلی و فرهنگ خودی و بیگانه برمی‌گردد. اگر بخواهم به ذهن توکل نفوذ کنم و بینم توکل احتمالاً با چه پیش‌فرضی با متن اصلی روبه‌رو شده، به این گزاره می‌رسم: نهایت وفاداری به متن اصلی + نهایت وفاداری به زبان فارسی. ولی مگر می‌شود به هر دو زبان وفادار بود آن هم در ترجمه اثری از بالزاک به زبانی که تازه از خوابی گران بیدار شده و دارد هنجارسازی می‌کند تا بتواند قراردادهای زبانی رمان را بپذیرد؟ جواب منفی است. مترجم باید به یکی از دو طرف متمایل باشد تا بتواند در مواقعی که بر سر دوراهی قرار می‌گیرد به آن طرفی که متمایل است برود. البته در مقام نظر می‌توان ادعای وفاداری دوجانبه کرد ولی تحلیل ترجمه‌ها نشان می‌دهد که مترجم در عمل به یکی از دو طرف وفادارتر است. این نکته در مورد توکل هم صادق است. چنان که در نمونه‌ها خواهیم

دید، توکل به رعم توشه‌ای که از زبان فارسی دارد در موارد مغایرت بیشتر به سمت بالزاک می‌غلطد.

ترجمهٔ اوژنی گرانده ترجمهٔ بسیار دقیقی است ولی در اینجا دقت در سطح صورت متن دیده می‌شود نه در سطح معنی، سبک یا تأثیر نهایی اثر. دقت در نظر توکل ظاهراً به معانی زیر بوده است:

- هر جملهٔ نویسنده به یک جمله ترجمه شود.
- علائم سجاوندی که نویسنده به کار برده دقیقاً رعایت شود.
- ساختار جمله نویسنده (که بیش از هر عنصر دیگر جمله بیانگر سبک نویسنده است) تا حد امکان حفظ شود.
- ترتیب ارکان جمله تا حد امکان حفظ شود.
- ترکیبات واژگانی نویسنده تا حد امکان حفظ شود.
- فرآیند ذهنی نویسنده (یعنی فکر او به همان ترتیب و با همان تعبیرات) عیناً حفظ شود.
- برای تمام کلمات نویسنده معادل‌هایی نظیر نوشته شود.

خوانندگان ترجمه‌های دههٔ بیست و سی و چهل، که خودم یکی از آنها بودم، انتظار زبانی طبیعی و روزمره نداشتند، یعنی فکر نمی‌کردند که می‌شود به چنین زبانی هم ترجمه کرد. کنجکاوی خوانندگان بیشتر با جزئیات و محتوا و روابط آدم‌های داخل متن ارضا می‌شد. غرابت زبان هم طبیعی به نظر می‌رسید. خوانندگان گویی پذیرفته بودند که دارند متنی خارجی می‌خوانند و فکر می‌کردند زبان ترجمه‌ها لابد همین‌طور باید باشد دیگر. ضمن این که کتاب‌هایی که آن زمان ترجمه می‌شد بیشتر کتاب‌های کلاسیک بود و زبان رسمی و تصنعی تناسب بیشتری با آنها داشت (توکل اوژنی گرانده را حدود یک قرن پس از نگارش آن ترجمه می‌کرد).

بدین ترتیب می‌بینم که توکل که به زبان فارسی مسلط است و به مخزنی غنی از واژگان و تعبیرات فارسی دسترسی دارد در هنگام ترجمه خود را با محدودیت روبرو می‌بیند، محدودیتی که بیشتر ذهنی است تا واقعی. قبل از این که نمونه‌هایی از ترجمهٔ توکل نقل کنم مایلم به تسلط ایشان به زبان فارسی اشاره کنم. با این که صورت و شکل بیان بسیاری از جملات توکل در این ترجمه تحت تأثیر متن اصلی طراحی شده ولی از همین ترجمه می‌توان به وسعت واژگان و تسلط او بر کاربرد واژگان پی برد. دلیل دیگر

من در اثبات توانایی زبانی توکل آن هم در سن ۲۵ سالگی که این کتاب را ترجمه کرده شهادت آقای پژمان بختیاری است که بر این کتاب مقدمه‌ای نوشته‌اند و در پایان آن این جملات را در حق آقای توکل گفته‌اند:

«... با علم به این که دوست دانشورم زبان فرانسوی را به‌خوبی می‌دانند و در زبان فارسی مهارت تام دارند، یعنی مواد اولیه و ضروری یک نفر مترجم را دارا هستند و با اطلاع از این که ایشان ذره‌ای غرور و خودستایی ندارند و اگر چیزی را ندانند بدون تأمل از دیگران سوال می‌کنند و مخصوصاً با دانستن این نکته که آقای توکل حد اعلای امانت را در ترجمه رعایت می‌کنند، اعتماد و رجای واثق دارم که ترجمه کتاب *اوژنی گرانده* نیز تا حد امکان خالی از عیب باشد و امیدوارم که این جوان پرشور که در عنفوان جوانی تمام اوقات خویش را صرف مطالعه، ترجمه و تحصیل می‌کنند در ترجمه یکی از داستان‌های مشکل بالزاک یعنی کتابی که مشحون است به وصف‌های دقیق از مناظر و مرایا و سرشار است از تشریح عمیق عاطفه‌ها و افکار مختلف به‌خوبی از عهده برآمده و در خدمت بی‌مزد و منت خویش موفق و کامیاب شده باشند.»

در ادامه مقاله به چند مورد از مزایا و مشکلات ترجمه دقیق توکل از رمان *اوژنی گرانده* اشاره می‌کنم.

۱. جمله بلند

ظاهراً، نوشتن جمله بلند از تأثیرات ترجمه در زبان فارسی است. جمله بلند جمله‌ای است که اجزای اصلی آن با استفاده از عبارات توصیفی و عبارات معترضه بسط یافته‌اند. مشکلی که نوشتن این جملات ایجاد می‌کند این است که چون در زبان فارسی فعل آخر جمله می‌آید، فعل اصلی جمله و افعال مرتبط با عبارات وصفی در آخر جمله به دنبال یکدیگر می‌آیند، که هم خوش آیند نیست و هم خواننده گیج می‌شود که هر فعل مربوط به کدام عبارت است. مشکل دیگر این است که خواننده در مدت خواندن جمله بلند نمی‌تواند مقصود گوینده و روابط معنایی میان اجزای جمله را درک کند. باید صبر کند تا آخر جمله ببیند فعل جمله چیست. آنوقت است که جمله و اجزای آن برایش معنی پیدا می‌کند.

مترجمی که، در مقام نظر، برای خود این رسالت را قائل بوده که دقیق ترجمه کند، طبعاً نمی‌پذیرد که جملات بلند را کوتاه کند، پس سعی می‌کند از قابلیت‌هایی که همه

زبان‌ها برای بسط در حوزه نحو دارند استفاده کند و جملات بلند را به جملات بلند ترجمه کند. طبعاً اولین تجربیات زبانی کاملاً موفق نیست. سال‌ها طول می‌کشد تا نقایص این تجربیات زبانی برطرف شده و هنجارهای زبانی شکل بگیرد. جملات زیر از ترجمه *اژونی گرانده* را نیز باید تجربیاتی ابتدایی در نوشتن جمله بلند تلقی کرد. این کتاب پُر است از جملات بلند خصوصاً در توصیفات که کم هم نیست. در همان صفحه اول رمان با این جمله روبه‌رو می‌شویم:

Ici, des pièces de bois transversales sont couvertes en ardoises et dessinent des lignes bleues sur les frêles murailles d'un logis terminé par un toit en colombage que les ans ont fait plier, dont les bardeaux pourris ont été tordus par l'action alternative de la pluie et du soleil.

در این گوشه، تخته‌های گوناگونی که از عرض بکار رفته است، با الواح سنگی پوشیده شده است و این تخته‌ها در روی دیوارهای ناتوان خانه—خانه‌ای که سقف آن با تیر ساخته شده و بر اثر گذشت سال‌ها پشت خم کرده و تیرهای پوشش کرم‌خورده آن در زیر باران و آفتاب تاب خورده است—خطوط آبی رنگی رسم کرده ...

در این جمله عبارتی که خانه را توصیف می‌کند با استفاده از علامت تیره (—) در دل جمله آمده و نه به صورت جمله‌ای مستقل. جمله با دو فعل به اتمام می‌رسد، فعل اصلی جمله و فعل مرتبط با عبارت توصیفی. در مورد زیر تلاش برای انتقال ساختار متن اصلی به جمله‌ای بیش از حد بلند منجر شده است:

Monsieur Grandet inspirait donc l'estime respectueuse à laquelle avait droit un homme qui ne devait jamais rien à personne, qui, vieux tonnelier, vieux vigneron, devinait avec la précision d'un astronome quand il fallait fabriquer pour sa récolte mille poinçons ou seulement cinq cents; qui ne manquait pas une seule spéculation, avait toujours des tonneaux à vendre alors que le tonneau valait plus cher que la denrée à recueillir, pouvait mettre sa vendange dans ses celliers et attendre le moment de livrer son poinçon à deux cents francs quand les petits propriétaires donnaient le leur à cinq louis.

وجود مسیو گراند مایه تعظیم احترام آمیزی بود که مردی بزرگ — مردی که هرگز چیزی به کسی مدیون نبود، مردی که به عنوان چلیک ساز پیر، به عنوان باغبانی که چون ستاره شناسی روشن بین و زبردست وقت ساختن هزار یا پانصد چلیک را برای محصول خود کشف می کرد، مردی که به کوچکترین سوداگری دست می زد و وقتی که چلیک گرانتر از محصول بود چلیک ها را می فروخت و محصول خود را در سرداب های خود ذخیره می کرد و در انتظار فروش چلیک خود به دوست فرانک — در آن روزی که باغبانان کوچک چلیک خودشان را به پنج سکه زر می دادند، می نشست — شایسته آن بود.

به نظر می رسد تنها دلیلی که توکل چنین جمله ای نوشته این بوده که می خواسته به تصور خود «سبک» نویسنده را که بیش از همه در نحو تجلی می یابد حفظ کند، و گرنه توکل به گواه سایر جملاتی که نوشته قطعاً این توانایی زبانی را داشته که جمله بلند بالزاک را به دو یا سه جمله بشکند. ما امروز جملاتی مثل جمله فوق را که با سه فعل پشت سر هم به پایان می رسد نمی پسندیم، اما حقیقت این است که ما اصل جمله بلند را پذیرفته ایم و استفاده از عبارات وصفی بلند و عبارات معترضه مکرر در جمله، حتی در جملات تألیفی، دیگر برایمان چندان عجیب نیست. نویسندگان و مترجمانی که امروزه جملات بلند قابل قبول می نویسند می دانند اجزای جمله را در کجای جمله بگنجانند که در آخر جمله سه یا چهار فعل روی دستشان نماند و رابطه میان اجزای جمله به روشنی درک شود.

۲. جمله واردهای توصیفی

یکی دیگر از ویژگی های سبک توکل که مرتبط با جملات بلند است استفاده مکرر توکل از جمله واردهای توصیفی متعدد در دل جملات بلند است. چنان که در نمونه های بالا هم دیدیم، توکل با این ترفند می خواسته جمله بلند را به یک جمله ترجمه کند و آن را به جملات متعدد نشکند. در نمونه زیر، دو جمله وارده توصیفی واژه های نرده و باغ را توصیف کرده اند:

اشخاص کنجکاو از آن نرده کوچک، نرده ای که در زمان جنگ های خانگی برای شناختن دوستان بکار می رفت، در آن سرقبه تاریک و سبز چند پله نیمه خرابی می دیدند که برای رفتن به باغ درست شده بود، باغی که در میان دیوارهای بزرگ و پرحجم، نمناک و سراپا رطوبت شاخه ها و گیاهان لرزان محصور بود.

۳. ترکیبات واژگانی

از دیگر موارد عمده تفاوت میان زبان فارسی و زبان انگلیسی (و احتمالاً فرانسه) انعطاف این زبانها در ساخت ترکیبات واژگانی است. دو یا چند واژه که کنار هم می‌نشینند یک ترکیب واژگانی می‌سازند. این واژه‌ها یا «میل» به کنار هم نشستن دارند، یعنی ترکیبات کم و بیش ثابتی هستند، مثل «جیغ بنفش» و یا این که نویسنده برای اولین بار آنها را کنار هم می‌نشانند، مثل «در هوای ترجمه». در انگلیسی کلمات با انعطاف بیشتری با هم ترکیب می‌شوند، ولی در فارسی این انعطاف به مراتب کمتر است، کما این که بسیاری از ترکیبات واژگانی انگلیسی را که لفظ به لفظ ترجمه می‌کنیم حاصل، ترکیبی غیرقابل قبول می‌شود. از جمله این ترکیبات انگلیسی می‌توان ترکیبات واژگانی متشکل از (صفت + موصوف) و (قید + صفت) را ذکر کرد. البته امروزه در ترجمه و حتی در تألیفات فارسی بسیاری از این ترکیبات که منشاء خارجی دارند پذیرفته شده و به کار می‌روند. در زمانی که توکل ترکیبات زیر را به تبعیت از متن اصلی جزء به جزء ترجمه کرده، احتمالاً از غرابت این ترکیبات آگاه بوده است:

اما دربارهٔ سرمایه او باید گفت دو نفر به نحو مبهمی عظمت آن را حدس می‌زدند

Quant à ses capitaux, deux seules personnes pouvaient vaguement en présumer l'importance

اگرچه کروشوپیر و مسیو دگراسن جانب رازداری شگفتی را که در شهرستان‌ها اطمینان و ثروت باری آورد نگه می‌داشتند.

Quoique le vieux Cruchot et monsieur des Grassins possédassent cette profonde discrétion qui engendre en province la confiance et la fortune

با تنزیل مخوف و وحشت‌انگیزی

avec un effroyable prélèvement d'intérêts.

به‌ظاهر رسوم و اخلاق آسان و سستی داشت

quoique de mœurs faciles et molles en apparence

مادام گرانده، در آن حال که با وضع ترس آلود و کمرویانهای نگاه می کرد گفت: «من در شهر سومور جوانی لایق او نمی بینم.» این نگاه، نظر به سال این زن، به خوبی نشان می داد که سرپای وجود وی در زیر یوغ ازدواج، یوغی که پیرزن در آن ناله می کرد، مقهور است.

– Je ne vois point de partis pour elle à Saumur, répondit madame Grandet en regardant son mari d'un air timide qui, vu son âge, annonçait l'entière servitude conjugale sous laquelle gémissait la pauvre femme.

۴. علائم نقل قول

در گذشته، نه در متن روایی نه در متن غیرروایی فارسی علائم نقل قول به کار نمی رفته و این علائم به تدریج از طریق ترجمه وارد ترجمه‌ها و تألیفات فارسی شده. از جمله این علائم یکی «نقطه‌ویرگول» و یکی «تیره» (dash) است که کمی دیرتر از بقیه به نثر فارسی راه یافته‌اند. علامت نقطه‌ویرگول در ترجمه ندیدم حال آن که در متن اصلی به وفور دیده می شود، (احتمال دارد که حذف علامت نقطه‌ویرگول از متن به این دلیل بوده که حرف سربی برای این علامت در چاپخانه موجود نبوده و به جای آن از ویرگول استفاده کرده‌اند.) ولی علامت «تیره» در متن زیاد به کار رفته است. علامتی که بیش از همه در متن به کار رفته ویرگول است. ظاهراً هرکجا که نویسنده این علامت را به کار برده مترجم هم به کار برده است. در مثال زیر، می بینیم که چگونه مترجم با استفاده از ویرگول در دل جمله‌ای بلند عبارات معترضه را از هم تفکیک کرده و کار خواندن و درک متن را برای خواننده سهل کرده است:

با این همه، بهرغم ملایمت صدا، بهرغم رفتار متین خود، زبان و عادت چلیک‌سازی او، پیوسته، و بهتر از همه، وقتی که در خانه‌اش بود، در خانه‌ای که کمتر از جاهای دیگر خود را در اجبار می گذاشت، آشکار می شد.

Néanmoins, malgré la douceur de sa voix, malgré sa tenue circonspecte, le langage et les habitudes du tonnelier perçaient, surtout quand il était au logis, où il se contraignait moins que partout ailleurs.

۵. فعل همزمان با فعل جمله نقل شده

یکی دیگر از ویژگی‌های سبک توکل که در سراسر ترجمه دیده می‌شود این است که فعلی را که همزمان با فعل جمله نقل شده می‌آید با استفاده از یک عبارت بیان می‌کند: «در آن حال که ...». به عنوان نمونه، سه جمله زیر به صورت پیوسته در ترجمه آمده‌اند:

اوژنی در آن حال که نگاه معنی‌داری به سوی او می‌انداخت گفت: «بی‌تردید قبول می‌کنم پسرعمویم.» شارل در آن حال که انگشتانه زرینی به مادام گرانده می‌داد گفت: «زن عمو، این انگشتانه مادرم است. من آن را مانند چیز گرانبهایی در میان اسباب سفرم نگه می‌داشتم.» مادر پیر، در آن حال که چشمانش اشک‌آلود بود گفت: «نمی‌توان از این لطف و بزرگواری تشکر کرد.»

– J’accepte sans hésiter, mon cousin, dit-elle en lui jetant un regard d’intelligence. – Ma tante, voici le dé de ma mère, je le gardais précieusement dans ma toilette de voyage, dit Charles en présentant un joli dé d’or à madame Grandet qui depuis dix ans en désirait un.

– Il n’y a pas de remerciements possibles, mon neveu, dit la vieille mère dont les yeux se mouillèrent de larmes.

توکل این راه‌حل را تقریباً برای تمام موارد به کار گرفته است. بدیهی است جملات فوق را اینگونه نیز می‌توان گفت: اوژنی نگاه معنی‌داری به او انداخت و گفت: / شارل انگشتانه زرینی به مادام گرانده داد و گفت: / مادر پیر با چشمانی اشک‌آلود گفت:

۶. زبان تصنعی دیالوگ‌ها

از دیگر ویژگی‌های سبک ترجمه توکل زبان تصنعی دیالوگ‌هاست. توکل دیالوگ‌ها را هم مثل بقیه متن رسمی و بسیار دقیق ترجمه کرده به طوری که عباراتی مثل «آه» و «اوه» و «وای» هم عیناً ترجمه شده است.

اوژنی به صدای آرام گفت: «بسیار خوب، پسر عموی من، آیا از کارهای خودتان راضی هستید؟»

گرانده اظهار عقیده کرد: «دخترم، هرگز از این سوال‌ها مکن. شیطان! من کارهای خود را به تو نمی‌گویم. چرا در کارهای پسرعمویت مداخله می‌کنی؟ دست از گریبان این بچه بردار.»

شارل گفت: «آه! من اسراری ندارم.»

— وای وای وای وای! برادرزاده من. خواهی دانست که باید در عالم تجارت به زبان خود لگام زد...

در پایان بخش بلندتری از ترجمه توکل را نقل می‌کنم تا به درک بهتری از سبک ترجمه او برسیم. اما قبل از آن، از باب نتیجه‌گیری، به گمان من انشای توکل در این ترجمه از عوامل زیر تأثیر گرفته است:

- دیدگاه ستایشگرانه مترجم نسبت به فرهنگ و ادبیات فرانسه و حرمتی که مترجم برای متن اصلی و وفاداری به نویسنده و شیوه بیان او قائل شده است.
- عرف یا هنجار ترجمه در عصر مترجم؛ خوانندگان ترجمه چنین زبان رسمی و التقاطی را می‌پذیرفتند، بخصوص که این زبان با متن اصلی که متنی کلاسیک است تناسب دارد.
- ذوق فردی توکل در انتخاب و چین و چوین واژه‌ها در کنار یکدیگر
- دیدگاه مترجم درباره روش ترجمه که متأثر از دیدگاه فرهنگی اوست و با مفهوم دقت تعریف می‌شود. دقت گاه بیش از حد در انتقال همه عناصر متن اصلی به متن ترجمه به همان شکلی که در متن اصلی آمده‌اند باعث شده مترجم نتواند قلمش را آزاد به حرکت دریاورد و به تغییر بیان متوسل بشود. در نتیجه، در جاهایی نحو متن اصلی یا شیوه گفتار نویسنده بر زبان ترجمه تحمیل شده و در نهایت متن ترجمه طعم ترجمه دارد اما این غرابت زبانی را که در کام برخی ممکن است حتی شیرین بیاید نمی‌توان به ناتوانی مترجم نسبت داد بلکه دلیل آن را باید در عوامل دیگر جست، از جمله در تعریف مترجم از ترجمه، در دیدگاه مترجم نسبت به متن و نویسنده و فرهنگ فرانسه و نیز در شیوه عرفی ترجمه در زمان نویسنده. جا دارد که این اثر با عنایت به انتظارات خواننده امروزی و تغییری که در سبک ترجمه و ذائقه خوانندگان به وجود آمده دوباره ترجمه شود، اما ترجمه جدید هرچند هم زیبا باشد از ارزش تاریخی و زبانی ترجمه توکل کم نمی‌کند.

عاقبت روزهای احتضار فرا رسید و در آن روزها بدن قوی و محکم پیرمرد با فنا و نابودی کشمکش آغاز کرد. پیرمرد بیچاره می‌خواست که در کنار آتش خود، در مقابل در گنجینه خود بنشیند. هر لحاف و روپوشی را که به روی او انداخته می‌شد به خود

می کشید و در خود می پیچید و به نانون می گفت: «خوب نگهدار. این را خوب نگهدار. مگذار که دزد مرا بزند.»

و وقتی که می توانست چشمان خود را، چشمانی را که پناهگاه همه نیروهای حیات و زندگانش بود باز کند، همان دم به سوی در آزمایشگاه خود، آزمایشگاهی که همه گنج‌ها در آن بود، برمی گرداند، با لحنی که ترس و وحشت شگرفی در آن پیدا بود، به دختر خود چنین می گفت:

-- آیا آنجاست؟ آیا آنجاست؟

-- آری، پدر جان.

-- زر را پبای. زر به جلوی من بیار.

اوژنی به خاطر او زر به روی میزی می گسترد و گرانه چشمان خود را، همانند بچه‌ای که به هنگام چشم باز کردن از روی حماقت به یک چیز تماشا می کند، ساعت‌ها به زر می دوخت و مانند بچه لبخند دشوار و سختی بر لبانش نقش می بست. و در آن حال که در صورتش اثر سعادت و خوشبختی پدیدار می شد گاه چنین می گفت: «این مرا گرم می کند.»

وقتی که کشیش کلیسای ناحیه را برای تقدیس و تدهین او آورد، چشمانش که از چند ساعت به این سو به ظاهر مرده بود به دیدار صلیب، شمعدان‌ها، ظرف سیمین آب مقدس جان گرفت. خیره خیره به این چیزها نگاه کرد و غده بینی او برای واپسین بار به حرکت درآمد. وقتی که کشیش صلیب سیمین و مذهب را به لبان او نزدیک ساخت تا وی بر تصویر حضرت عیسی بوسه دهد، پیرمرد برای گرفتن آن حرکت وحشت‌انگیزی کرد و این کوشش واپسین جان او را بگرفت. هماندم اوژنی را که در برابرش زانو زده بود و با اشک‌های خود دست سرد او را لمس می کرد اما پیرمرد او را نمی دید، صدا زد:

اوژنی خواهش کرد: «پدر جان، مرا دعای خیر بدهید.»

«خوب از همه چیز مراقبت کن. تو در آن دنیا به من حساب خواهی داد.»

و با این سخن واپسین نشان داد که مذهب مسیح باید مذهب خسیسان باشد.
